

آموزش عالی در دوران حکومت جمهوری اسلامی: مسئله‌ی بهائیان

مینا یزدانی

درآمد: نویسنده ضمن مرور سابقه‌ی تاریخی آزار و اذیت بهائیان از جانب حکومت به واکنش آنها، به ویژه به محرومیت از آموزش عالی، می‌پردازد؛ در ادامه می‌کوشد نظریه‌های مختلف برای چنین سرکوبی از سوی جمهوری اسلامی را بررسی کند.^۱

چکیده

این مقاله به بررسی اقدامات جمهوری اسلامی ایران برای بازداشتن بهائیان، بزرگ‌ترین اقلیت دینی ایران، از دستیابی به آموزش عالی می‌پردازد.^۲ چارچوب این اقدامات از قرار زیر است: در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، حکومت نوپای اسلامی شروع به اخراج دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها کرد؛ پس از آن تا اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، بهائیان را حتی از شرکت در آزمون ورودی سراسری دانشگاه‌های کشور محروم کرد؛ سرانجام، به منظور منحرف کردن توجه فزاینده‌ی جامعه‌ی جهانی از اقداماتش، به پذیرش شمار کمی از دانش‌آموزان بهائی در دانشگاه‌ها پرداخت؛ اگر چه در سال‌های بعد، بیشتر این دانشجویان را، پیش از پایان تحصیلات، از دانشگاه اخراج کرد. همچنین نویسنده می‌کوشد تلاش‌های حکومت را برای تعطیل کردن شبکه‌ی آموزشی‌ای نشان دهد که بهائیان برای فراهم کردن تحصیلات عالی برای جوانانشان تشکیل داده‌اند. در حالی که در تمام این مدت ادعای حکومت در برابر جامعه‌ی جهانی این بوده است که بهائیان از حق آموزش عالی برخوردارند. این مقاله اقدامات حکومت را برای بازداشتن بهائیان از آموزش عالی شرح داده و شکنجه و آزار برنامه‌ریزی شده‌ی آنها را، که دهه‌هاست ادامه دارد، بررسی می‌کند. سپس از مقوله‌ی **هومو ساکر** (**Homo sacer** یا «انسان مقدس») آگامین کمک می‌گیرد و بهائیان را به مثابه‌ی گروهی دسته‌بندی می‌کند که قدرت حاکم زندگیشان را با زور و اجبار به وضعیت **زندگی حدافلی** (**zoé - bare life**)، بیرون از زندگی اجتماعی قانونی

^۱ این مقاله برگردان اثر زیر است:

Yazdani, Mina (2015) 'Higher Education under the Islamic Republic: the Case of the Baha'is,' *Journal of Educational Controversy*: Vol. 10: No. 1, Article 7.

مینا یزدانی استادیار تاریخ در دانشگاه ایسترن کنتاکی در آمریکا است. از وی چند مقاله و کتاب اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار از خلال آثار مبارکه بهائی منتشر شده است.

^۲ جای آن دارد که از فیلیپ بویکو (Filip Boicu)، لزی باتجر (Leslie Botjer)، امید قائم‌مقامی، الکساندر صدیقی، و کرول سامر (Carol Sommer) برای ارائه‌ی نظراتشان درباره‌ی نسخه‌های اولیه‌ی این مقاله تشکر کنم. همچنین از سامان مبشر به خاطر فراهم آوردن اطلاعات مربوط به بهائیان متقاضی ورود به دانشگاه در دهه‌ی اخیر سپاسگزارم.



کشور (بیوس یا حیات سیاسی) تقلیل داده است. نویسنده معتقد است که رفتار حکومت ایران با بهائیان را باید با توجه به معمای هویتی‌ای که جمهوری اسلامی با آن مواجه است درک کرد: آیا جمهوری اسلامی دولتی مدرن است که رفاه همه‌ی شهروندان را می‌خواهد یا سرشتی ایدئولوژیک دارد که اعضای یک جامعه‌ی اقلیت را عمداً از یکی از بنیادی‌ترین حقوق انسانی‌شان محروم می‌کند؟

یک روز آفتابی در شیراز و اواخر آوریل سال ۱۹۸۰ بود. دانشجوی سال چهارم پزشکی در دانشگاه شیراز (پهلوی سابق) بودم. درس اصلی ما در آن سال فیزیولوژی بود که من از آن خیلی لذت می‌بردم. در پاییز سال ۱۹۷۶ به امید ورود به رشته‌ی روان‌پزشکی به رشته‌ی پزشکی وارد شده بودم. با این همه، دانش متخصصان داخلی که فیزیولوژی درس می‌دادند موجب این شک و تردید در من شد که آیا بهتر نیست به جای روان‌پزشکی، پزشکی داخلی بخوانم. در آن روز زیبای بهاری، در شهری که معروف به شعر و گل و بلبل است، دوره‌ی درسی یک‌ساله‌ی ما نزدیک به پایان بود و آماده بودیم که واحد آخر را که عصب‌شناسی بود، و نه تنها شامل فیزیولوژی بلکه آناتومی دستگاه عصبی هم بود، شروع کنیم. این واحد آخر را از درس آناتومی سال قبل، که دوره‌ی آن به علت اعتصاب‌های مربوط به انقلاب ۱۹۷۹ کوتاه شده بود، حذف کرده بودند. هنگامی که استاد شروع به توزیع جزوه‌های قطور درس کرد، با خود گفتم: «در آخر چه پزشکی داخلی بخوانم چه روان‌پزشکی، برای من این واحد درسی بخش بی‌نهایت مهمی از دوره‌ی تحصیل است. باید همه‌ی تلاشم را برای آن بکنم.» اما فرصتی نیافتم که آن جزوه‌های قطور عصب‌شناسی را مطالعه کنم و هیچ وقت روان‌پزشک، متخصص داخلی یا پزشک نشدم.

آن هفته «انقلاب» دیگری آغاز شد: برخی از هم‌کلاسی‌های پرشور و حرارت ما سعی کردند که کلاس‌های درس را تعطیل کنند. بر روی میزها پریدند و شعارهایی ضد عناصر «آمریکایی» در دانشگاه فریاد زدند. با نگاهی تهدیدکننده جلو در کلاس ایستادند و مانع داخل شدن دانشجویان دیگر به کلاس شدند. در دانشکده‌های دیگر، مانند دانشکده‌ی ادبیات، دانشجویانی که خواستند در کلاس‌ها حضور یابند با خشونت مورد حمله قرار گرفتند. به زودی فهمیدیم که این آغاز آن چیزی است که قرار بود «انقلاب فرهنگی» نامیده شود. در عرض سه روز، دانشگاه برای «پاک‌سازی» از عناصر ناخواسته بسته شد.

یک سال و نیم بعد، اعلامیه‌ای در نشریه‌ی انجمن اسلامی دانشگاه درباره‌ی بازگشایی نزدیک ولی تدریجی دانشگاه و گروه‌هایی از دانشجویان که اجازه‌ی بازگشت به درس و دانشگاه را ندارند منتشر شد.^۳ در رده‌ی دوم در فهرست کسانی که باید اخراج شوند نوشته شده بود: «فرق ضالّه که خروج آنها از اسلام به اجماع مسلمین رسیده است.» (نشریه‌ی جهاد دانشگاهی، ۱۹۸۱) من به اندازه‌ی کافی از قاموس روحانیون شیعه می‌دانستم که بفهمم منظورشان از «فرقه‌های ضالّه» بهائیان است. در آغاز نوامبر سال ۱۹۸۱، کلاس ما را بازگشایی کردند، اما دانشجویان باید دوباره ثبت‌نام می‌کردند. در ابتدا کلاس ما چهار دانشجوی بهائی داشت. یکی از آنها پیش‌تر در آغاز انقلاب ایران را ترک

^۳ دانشکده‌ی پزشکی شیراز یکی از نخستین دانشگاه‌هایی بود که بازگشایی شد. حدود سه سال طول کشید تا بیشتر دانشگاه‌های دیگر بتوانند فعالیت‌های خود را از سر گیرند.

کرده بود و یکی دیگر مانند مادرِ درگذشته‌اش مسلمان شده بود. از ثبت‌نام مجدد من و دانشجوی دیگر، نیرالدین انوری، که پدرش ماه‌ها پیش به علت بهائی بودن اعدام شده بود، سر باز زدند. ما به سبب بهائی بودن اخراج شدیم. دانشگاه‌های دیگر به تدریج بازگشایی می‌شدند؛ اما سه سال تمام طول کشید تا بیشتر آنها بتوانند فعالیتشان را کاملاً از سر گیرند. نزدیک به هزار دانشجوی و استاد بهائی در سرتاسر کشور از دانشگاه‌ها اخراج شدند.^۵

چند سال بعد، استادان بهائی اخراج‌شده از دانشگاه‌ها روال آموزشی مبتکرانه‌ای را آغاز کردند تا نه تنها به دانشجویان اخراج شده از دانشگاه‌ها، بلکه به شمار فزاینده‌ای از فارغ‌التحصیلان دبیرستانی بهائی آموزش دهند. ابتکار آنها شبکه‌ی آموزشی بی‌نظیری درون جامعه‌ی بهائی بود که سرانجام مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائیان (BIHE)^۶ نام گرفت. در این میان، نسل‌های جوان‌تر بهائیان هر سال از ورود به دانشگاه‌های ایران محروم می‌شدند. در این مقاله به بررسی محرومیت بهائیان ایران از آموزش عالی می‌پردازم^۷ و آن را در زمینه‌ی وسیع‌تر معمای هویتی جمهوری اسلامی قرار می‌دهم^۸: دولتی مدرن رویاروی سرشتی ایدئولوژیک. اولی مستلزم حمایت یکسان و برابری برای همه‌ی شهروندان است؛ دومی، مستلزم اجرای سفت و سخت قرائت تنگ‌نظرانه‌ای از قانون شرع است که در آن بهائیان، که ملحد نامیده می‌شوند، دارای حقوق اجتماعی نیستند. تضاد میان این دو هویت به موضعی مزورانه می‌انجامد: در بیرون، خود را به شکل دولتی مدرن نشان می‌دهد که ادعا می‌کند نسبت به بهائیان تبعیضی روا نمی‌دارد در حالی که در واقعیت، آنها را از حقوق مدنی‌شان به هر شیوه‌ی عملی محروم می‌کند؛ حق ورود به آموزش عالی را از جوانان بهائی می‌گیرد، ترقی و پیشرفت آنها را متوقف می‌کند و آنها را از معاشرت با سایر ایرانیان در محیط دانشگاهی بازمی‌دارد. به رغم چنین تلاش‌هایی از سوی مراجع کشوری، بهائیان توانستند به نحو موفقیت‌آمیزی کارشان را به شیوه‌هایی سازگار با اصول اخلاقی مورد تأییدشان پیش برند.

^۴ اگر چه آمار دقیقی از تعداد دانشجویان بهائی دانشگاهی در آن زمان وجود ندارد، بر مبنای مصاحبه‌های مؤلف با تعدادی از افرادی که در ایران در سال ۱۹۷۹ مستقیماً به امور دانشجویان دانشگاهی مشغول بودند، این تعداد نزدیک به یک‌هزار تخمین زده می‌شود.
^۵ تنها استثنایی که از آن خبر دارم اندک دانشجویان پزشکی در ترم‌های بالاتر بودند که دوره‌ی آموزش پیش‌بالینی خود را به اتمام رسانده بودند و نزدیک به فارغ‌التحصیل شدن بودند. به آنان اجازه داده شد که تحصیلات خود را تمام کنند.

^۶ Baha'i Institute for Higher Education

^۷ پژوهش‌های آکادمیک دیگر درباره‌ی مؤسسه شامل اینهاست:

Karlberg (2010)

که مؤسسه را به منزله‌ی نخستین نمونه از واکنش سازنده و غیرخصمانه‌ی جامعه‌ی بهائی ایران به سرکوب مطرح می‌کند؛

Affolter (2007)

که برگزاری و سازماندهی خدمات آموزش عالی از طریق مؤسسه را، از آغاز کار تا سال ۲۰۰۷ مستند می‌کند؛

Ghadirian (2008); Clarken (2009).

^۸ این ایده را از اظهارات مهدی خلجی در این‌باره گرفتم، که در برنامه‌ی «بهائیان در ایران: تحصیل و تنفر» صدای آمریکا، افق (۹ مارس ۲۰۱۵) مطرح شده است. برگرفته از:

https://www.youtube.com/watch?v=gN4_6kZSpVk (accessed 5 Jan. 2015)

پیش از ادامه‌ی مطلب، به طرح مقدمه‌ای کوتاه درباره‌ی دیانت بهائی و خلاصه‌ای از آزار و اذیت بهائیان ایران توسط حکومت جمهوری اسلامی می‌پردازم.

بهائیان کیستند؟

بهائیان از میرزا حسین علی، معروف به بهاء‌الله (۱۸۹۲-۱۸۱۷ م.) پیروی می‌کنند، کسی که به عقیده‌ی بهائیان^۹، به همراه مبشرش سید علی محمد، معروف به باب (۱۸۵۰-۱۸۱۹ م.)، دور جدیدی را در ادیان جهانی آغاز کرد.^{۱۰} بهائیان معتقدند که جهان تقریباً هر هزار سال نیاز به تجدید حیات روحانی از طریق ظهور یک مظهر الهی (پیامبر) دارد و ظهور او منادی تغییر بنیادی در جهان است. تعالیم هر مظهر الهی مطابق با سطح فهم مردم زمانه‌اش است که همواره در حال تغییر است. از لحاظ هستی‌شناسی، مظاهر الهی همه یکی هستند و فرقی میان آنها نیست. ابراهیم، موسی، کریشنا، زرتشت، بودا، عیسی، محمد، باب و بهاء‌الله همه مظاهر یک حقیقت یگانه‌ی روحانی متعالی محسوب می‌شوند و این حقیقت روحانی واسطه‌ی میان خدا و بشر است. یگانگی خدا، یکی بودن مظاهر الهی (بنابراین وحدت اساس ادیان آنها) و وحدت بشر سه اصل اساسی دیانت بهائی هستند. وحدت عالم انسانی محور تعالیم بهائی است. درک این وحدت ذاتی از اهداف دیانت بهائی است. تعالیم اجتماعی آن شامل تساوی زن و مرد، ترک همه‌ی تعصبات، و از بین بردن فقر و غنای مطلق است. در دیانت بهائی کشیش یا روحانی وجود ندارد و امور جامعه توسط هیئت‌های منتخب در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی انجام می‌شود. جمعیت جهانی بهائیان را حدود پنج میلیون تخمین می‌زنند^{۱۱} که از این تعداد تقریباً سیصد هزار نفر در ایران زندگی می‌کنند.

مختصری از تاریخ آزار و اذیت بهائیان در ایران

از زمان ظهور پرهیاهوی دیانت بهائی در اواسط قرن نوزدهم در ایران و با گسترش آن، آزار و اذیت پیروانش بخشی از تاریخ ایران شد. آن گونه که امانت (۲۰۰۸) اشاره می‌کند، در دوران قاجار (۱۹۲۵-۱۸۷۵ م.)، قتل‌عام‌ها و مبارزات ضد بابی معمولاً در طی بحران‌های محلی و ملی اتفاق می‌افتاد؛ از قبیل بحران‌هایی که در اثر خشکسالی، قحطی و گرسنگی، و شیوع بیماری‌های همه‌گیر روی می‌دهند. بابی‌ها (و بعدها بهائیان) سپر بلایی بودند برای مخفی

^۹ برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی دیانت بهائی رجوع کنید به

Smith (2008); Momen (1999); Hatcher & Martin (1985)

^{۱۰} پیروان باب را که در ۱۸۵۰ اعدام شد به نام بابی می‌شناسند. برای مطالعه‌ی آکادمیک درباره‌ی باب و پیروان اولیه‌اش نگاه کنید به: Amanat (1989)

اکثریت بابی‌ها (بیش از ۹۰ درصد) بهائی، یعنی پیرو بهاء‌الله، شدند.^{۱۱} برآوردها بین پنج تا هفت میلیون است.

کردن ضعف و ناتوانی دولت در برابر مداخله‌ی اقتصادی و سیاسی اروپاییان. با جلب توجه عوام به «پلیدی‌ها» ی این فرقه‌ی به اصطلاح ضالّه روابط میان حکومت قاجار و روحانیون مستحکم می‌شد.

با سقوط حکومت قاجار و نشستن رضاشاه پهلوی (سلطنت: ۱۹۴۱-۱۹۲۵ م.) بر تخت قدرت، حملات فیزیکی، از جمله قتل، بر ضد بهائیان به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت اما خاتمه نیافت. آخرین حمله‌ی عموم مردم به بهائیان در طی این دوره در سال ۱۹۲۶ رخ داد. هنگامی که جماعتی خشمگین در جهرم، شهری کوچک در استان فارس، بین هشت تا دوازده تن از بهائیان را به قتل رساندند. این حملات را به ظاهر یکی از نمایندگان مجلس راه انداخته بود که می‌خواست نظر موافق علمای ضدبهای را جلب کند تا انتخاب مجددش را در مجلس تضمین کرده باشد. بهائیان به مراجع محلی و ملی شکایت کردند اما نتیجه‌ای نگرفتند (یزدانی، ۲۰۱۱). اگرچه بهائیان در بقیه‌ی دوران حکومت رضاشاه با سیاست «مُشتِ آهنین»^{۱۲} از حملات فیزیکی در امان ماندند، در اواخر سلطنت او حکومت جلسات بهائی را قدغن و مراکز و مدارس بهائی تعطیل کرد. همچنین در این دوره برای بهائیان با ایجاد مشکل در خصوص پرسش‌نامه‌های سرشماری، عقدنامه و گواهی تولد محدودیت ایجاد شد. حکومت همچنین برخی از کارمندان دولتی بهائی را اخراج کرد و درجه‌های چندین بهائی را که در ارتش انجام وظیفه می‌کردند از آنها گرفت (یزدانی، ۲۰۱۱). انگیزه‌ی چنین تدابیر خشنی ممکن است در این تصمیم قاطع رضاشاه نهفته باشد که می‌خواست «همه تنها به شخص رضاشاه وفادار باشند» (مارتین، ۱۹۸۴، ص ۲۰). یا شاید می‌خواست از اصطکاک غیرضروری با روحانیون شیعه پرهیز کند، به عبارت دیگر، نمی‌خواست جز در خصوص ایده‌ی مدرن کردن ایران با علما تقابلی داشته باشد.

با کناره‌گیری اجباری رضاشاه و بر تخت نشستن محمدرضاشاه در سال ۱۹۴۱، نفوذ روحانیت شیعه از سر گرفته شد، و دوره‌ی جدیدی آغاز شد. وضعیت بهائیان در دوره‌ی سلطنت محمدرضاشاه (سلطنت: ۱۹۷۹-۱۹۴۱ م.) مراحل متفاوتی داشت، هرچند که روایت رسمی رژیم اسلامی کنونی این دوره را به علت «همدستی» بهائیان با رژیم شاه، دوره‌ی سعادت و بهروزی بهائیان توصیف می‌کند. خلاصه، در حالی که شاه خودش موضعی ضد بهائی نداشت، رفتارش با بهائیان محصول روابط پیچیده‌ی او با روحانیون شیعه از یک سو، و علاقه‌ی او به آفرینش تصویر جهانی محبوبی از خود در خصوص حقوق بشر از سوی دیگر بود. از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۵، طی دوران بحران‌های سیاسی-اجتماعی، بهائیان در آغاز در تعاملات میان حکومت، روحانیت، و مردم سپر بلا شدند و وقایع خونین چندی را از سر گذراندند، که نقطه‌ی اوج آن مبارزات ضدبهای در سال ۱۹۵۵ بود (یزدانی، ۲۰۱۶). در طول این مبارزات، حکومت شاه بدو به روحانیون شیعه اختیار و آزادی داد که به ایداء و آزار بهائیان پردازند، ولی بعداً، از ترس بدتر شدن وجهه و اعتبار جهانی‌اش در خصوص حقوق بشر مانع حملات بیشتر علما به بهائیان شد و از پذیرفتن تقاضای

^{۱۲} برای حکومت رضا شاه نگاه کنید به صص ۱۶۵-۱۶۲ از کتاب:

رسمی آنان برای اخراج همه‌ی بهائیان از ایران سر باز زد (توکلی طرقي، ۲۰۰۸).^{۱۳} از اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ تا آخرین سال‌های سلطنت شاه، بهائیان از امنیت نسبی بهره بردند، اگرچه رسماً وجود نداشتند (فیشر، ۱۹۸۰؛ یزدانی، ۲۰۱۶).

در نیمه‌ی آخر سال پر آشوب ۱۹۷۸، رژیم شاه متزلزل شد و تهدیدهای فیزیکی ناشی از تحریک مذهبی مردم و حمله‌های جمعی به بهائیان - که برای تقریباً دو دهه متوقف شده بود- در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در برخی نواحی روستایی که بهائیان از روستای محل زندگی‌شان رانده شده بودند، دوباره ظاهر شد. (فیشر، ۱۹۸۰؛ عالم بهائی، ۱۹۸۶، صص ۷۴-۲۷۱) در سال ۱۹۷۸ هفت بهائی در نقاط مختلف ایران کشته شدند، که بیشتر این قتل‌ها بر اثر خشونت و غوغای عوام بود. (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۸a، ضمیمه‌ی A)^{۱۴} چنین رویدادهایی، که تا ماه‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه‌ی سال ۱۹۷۹ ادامه یافت، علائم هشدار دهنده‌ای به دوران سخت پیش‌رو برای بهائیان بود.

رهبر انقلاب اسلامی، آیت‌الله روح‌الله خمینی، از همان آغاز به همه اطلاع داد که با بهائیان در رژیمش کنار نخواهد آمد. (یزدانی، ۲۰۱۲) در سه سال نخست حکومت جمهوری اسلامی، یک‌صد بهائی اعدام شدند. (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۸، ضمیمه‌ی I) بسیاری دیگر دستگیر و زندانی شدند و محکومیت‌های طولانی کشیدند و اموال جامعه مصادره شد. تمام کارمندان دولتی بهائی از شغلشان و دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها اخراج شدند. در بعضی موارد، برای مدت محدودی، دانش‌آموزان بهائی از پایه‌ی دبستان، راهنمایی و دبیرستان اخراج شدند.^{۱۵} در سال ۱۹۸۳، حکومت تمام تشکیلات اداری بهائی را، که اساساً از محافظی با نه عضو انتخاب شده با رأی بهائیان در سطوح محلی و ملی تشکیل می‌شد، رسماً غیرقانونی اعلام کرد.^{۱۶} برای اطاعت از قانون حکومت، که جزئی از تعالیم بهائی است، جامعه‌ی بهائی تمام محافل روحانی محلی را که در سطح شهرها مشغول بودند، و محفل روحانی ملی را تعطیل کرد. حملات سخت و سنگین اولیه در دهه‌ی ۱۹۸۰ به تدریج در دهه‌ی ۱۹۹۰ جای خود را به فشاری دائمی با ماهیتی فرهنگی و اقتصادی داد که به منظور خفه کردن جامعه‌ی بهائی و مجبور کردن بهائیان به برگشتن به آغوش اسلام طراحی شده بود.^{۱۷} فرمان به این تغییرات در سندی محرمانه در سال ۱۹۹۱ با امضای رهبر است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

^{۱۳} توکلی طرقي تأکید می‌کند که این موقعیت نقطه‌ی اوج همدستی میان رژیم شاه و روحانیون شیعه و در عین حال نقطه‌ی جدایی میان آنهاست.

^{۱۴} منبع قدیمی‌تری چنین گزارش می‌کند که ده بهائی در سال ۱۹۷۸ کشته شدند:

(The Baha'i World, 1986, 291)

^{۱۵} نویسنده که در آن زمان در شیراز زندگی می‌کرد، شاهد چنین رویدادهایی بوده است.

^{۱۶} درباره‌ی نظم اداری بهائی نگاه کنید به:

Smith, (2000), pp. 24-28; Hatcher & Martin, (1985), pp. 143-165.

^{۱۷} درباره‌ی وضعیت بهائیان در دوران حکومت جمهوری اسلامی نگاه کنید به:

دستگیری‌ها، حبس‌ها و نفرت‌پراکنی‌ها علیه بهائیان در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد (۲۰۱۳-۲۰۰۵) افزایش یافت. در سال ۲۰۰۸ هیئت هفت نفره‌ای که موقتاً سرپرستی امور بهائیان ایران را بر عهده داشت زندانی و هر یک از اعضای آن به بیست سال حبس محکوم شدند که اخیراً به گزارش وکلای مدافعشان این مدت به ده سال کاهش یافته است. بسیاری دیگر به اتهام‌هایی که معمولاً به امنیت ملی مربوط می‌شود به مدت‌های مختلفی زندانی بوده‌اند. این الگو در زمان ریاست جمهوری حسن روحانی (تاکنون-۲۰۱۳) تغییری نکرده است.

چرا آزار و اذیت؟

پاسخ کوتاه به این پرسش این است که بیشتر روحانیون شیعه در ایران دیانت بهائی را بدعت محسوب می‌کنند و تهدیدی برای خود می‌دانند. جریان غالب تفسیر اسلامی از آیه‌ای از قرآن (سوره‌ی ۳۳، آیه‌ی ۴۰) موجب می‌شود مسلمانان معتقد باشند که محمد آخرین پیامبر است. بنابراین، اکثر روحانیون مسلمان دینی را که پس از اسلام ظاهر شود بدعت محضی می‌دانند که باید ریشه‌کن شود. بیشتر آنان چنین دینی را تهدیدی برای خود نیز می‌شمرند زیرا در همان اوان ظهورش در قرن نوزدهم پیروان زیادی را جذب کرد، و تعالیم اجتماعی و اعتقادات اساسی‌اش، مانند وحدت بشر و تساوی زن و مرد، امروزه آن را برای بسیاری از افراد جذاب می‌سازد. فقدان طبقه‌ی روحانی و کنار گذاشتن روحانیون به مثابه‌ی مقوله‌ای غیرضروری در دیانت بهائی به طور خاص باعث نگرانی روحانیون شیعه است. اگرچه تاریخ بهائی‌ستیزی در ایران در همه‌ی جنبه‌هایش هنوز به نحو آکادمیک بررسی نشده است، در دهه‌های اخیر، مورخان ایرانی آثار ارزشمندی در این خصوص خلق کرده‌اند. محمد توکلی طرّقی (۲۰۰۸) از دانشگاه تورنتو ارتباط میان اسلام‌گرایی و بهائی‌ستیزی را روشن‌تر کرده است، و مورخ دانشگاه ییل، عباس امانت (۲۰۰۸)، به بررسی ریشه‌های بهائی‌ستیزی در ایران پرداخته است. امانت با رد نظریه‌های تضاد یا ستیزه‌ی طبقاتی و ناکافی دانستن آن برای تبیین الگوی خشونت بر ضد بهائیان، آزار و شکنجه‌ی بهائیان را «پدیده‌ای اجتماعی-فرهنگی» تفسیر می‌کند. به گفته‌ی او بهائیان «جراحت ناشی از ناهم‌رنگی و ناهمخوانی درون جامعه‌ای بودند که در برابر تهدیدهای قاطع و چشمگیر از درون و بیرون برای مرزهایش به دنبال وحدت ملی بود؛ جامعه‌ای که نگران بود "وحدت" خود را به مثابه‌ی "امت نجات‌یافته"ی شیعه از دست بدهد». احساسات بهائی‌ستیزی در تحلیل امانت «مناسکی بودند به لحاظ

Iran Human Rights Documentation Center, (2006);

Momen, (2005); Affolter (2005); Kazemzadeh (2000); Cooper (1985); Nash, (1982).

^{۱۸} درباره‌ی نفرت‌پراکنی بر ضد بهائیان در ایران، در این دوره، نگاه کنید به:

Baha'i International Community (BIC), (2011b).

^{۱۹} ترجمه‌ی این آیه چنین است: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.» (برگردان مهدی فولادوند) نگاه کنید به:

Nasr, Dagli, Dakaka, Lumbard & Rustam, (2015), 1031-32.

عقیدتی پسندیده برای ساختن حس "خود" جمعی در مقابل "دیگری" بومی در زمانی که "دیگری" بیگانه بیش از آن حد هولناک و دست‌نیافتنی بود که دشمن محسوب شود». طرد و مخالفت با «مدرنیته‌ی بومی جهان‌بینی بابی-بهائی و حمایت آن از شمول جهانی» نتیجه‌ی منطقی «انحصارگرایی شیعه» بود، اصطلاحی که او آن را برای اشاره به حس «خود انحصاری» به کار می‌برد. حسی که مکتب شیعه‌ی ایرانی هدفش بنای آن از «مجموعه‌ی بی‌ثبات و شکننده‌ی هویت‌های دینی و اجتماعی موجود» است. (صص ۱۸۱-۱۸۰)

رُوی متحده (۲۰۰۸) مورخِ هاروارد نیز نظریه‌ای کلی را بسط داده است که رفتار با بهائیان را در رژیم‌های مختلف پیش از جمهوری اسلامی تبیین می‌کند. متحده با تعیین کردن موقعیت بهائیان در برخورد میان روحانیون و دولت در تاریخ ایران مدرن می‌گوید که در ایران،

بهائیان همه جا در بخش اعظم زندگی‌شان مهره‌ای در دست حکومت‌ها در بازی پیچیده‌ی خود با ملاها بودند ... [هیچ] یک از حکومت‌ها نمی‌خواستند این مهره را در یک حرکت از دست بدهند ... مدارا با بهائیان راهی بود که به ملاها نشان می‌داد قدرت در دست کیست. بر همین قیاس، مجاز دانستن آزار و شکنجه‌ی آشکار بهائیان، هنگامی که حکومت در زحمت بود یا احتیاج مبرم به حمایت ملاها داشت، در حکم قربانی کردن مهره‌ای کم‌هزینه پیش پای ملاها بود (صص ۲۳۹-۲۳۸).

هوشنگ شهابی (۲۰۰۸)، استاد تاریخ و روابط بین‌الملل در دانشگاه بُسْتَن، به هنگام کاوش در ریشه‌های بهائی‌ستیزی عرفی (سکولار) در ایران، اظهار می‌دارد که جهان‌وطنی بهائیان که ریشه‌ای عمیق در اصول اعتقادی دیانتشان دارد موجب تعصبات ضدبهائی در بسیاری از ایرانیان سکولار، مخصوصاً ملی‌گرایان دارای تمایلات بیگانه‌ستیزی، می‌شود. رضا افشاری (۲۰۰۸)، استاد تاریخ و حقوق بشر در دانشگاه پیس، کانون توجه خود را بر بهائی‌ستیزی در دوران حکومت جمهوری اسلامی متمرکز کرده است. او با بیان اینکه بهائیان چالشی برای تحکیم رژیم اسلامی ایجاد نمی‌کنند و ملاحظات سیاسی و مصالح دولتی به تنهایی اعمال و سیاست‌های ضدبهائی در جمهوری اسلامی ایران را به طور کامل تبیین نمی‌کند اظهار می‌دارد که چنین اعمالی از «نفرت و بیزاری روحانیون» نشئت گرفته است، «که ریشه‌هایش در تعصب دینی پیشامدرن» و «تنفر آنان از آیین دینی بومی نهفته است.» او همچنین نشان می‌دهد که در ایران پساانقلاب، هرگاه که جناح‌های سیاسی برای کسب قدرت با یکدیگر رقابت می‌کردند، آزار بهائیان افزایش می‌یافت (ص ۲۳۸).

فیلسوف سیاسی ایتالیایی، **جورجیو آگامبن** (متولد ۱۹۴۲) برای تشخیص اوضاع سیاسی عصر ما مفهوم **هومو ساکر** (انسان مقدس) را ارائه می‌دهد و از دو مفهوم متمایز زندگی که در میان یونانیان باستان موجود بود استفاده می‌کند: **زوئه**، چیزی که زنده است و مرده نیست، و **بیوس**، زندگی‌ای که «شکل» خاصی به خود می‌گیرد به طور مثال، زندگی «یک نجار اروپایی یا یک شاه ایرانی» (اوگیلت، ۲۰۱۴، ص ۳۹). **هومو ساکر** واژه‌ای حقوقی است که آگامبن آن را در قانون رومی برای اشاره به کسی یافته است که «نمی‌توان قربانی‌اش کرد ولی اگر کسی او را بکشد به خاطر این

قتل مجازات نمی‌شود.» (آگامبن ۱۹۹۸، ص ۸). ایده‌ی هومو ساکر، یا حیات حداقلی، به قول آگامبن، همچنان با ماست. این ایده به حیاتی اشاره دارد که کاملاً حداقلی است، حیاتی که به مثابه زوئه صرفاً زیسته شود. امروزه هنوز هم ممکن است آدمیان به هومینیس ساکری (Homines sacri) تقلیل داده شوند (اوگلیت، ۲۰۱۴، ص ۳۹-۴۰). به این معنا، هومو ساکر شخصی است که از جامعه طرد می‌شود و حقوق یا کارکردی در جامعه ندارد.

با کاربرد مفهوم‌پردازی آگامبن، می‌توان گفت که برای جمهوری اسلامی، بهائیان به منزله‌ی پیروان یک دین پسااسلامی (و از این رو، ذاتاً «بدعت‌گذار» محسوب شده) مصداق هومو ساکر هستند و اجباراً به وضعیت زندگی حداقلی (زوئه)، بیرون از زندگی اجتماعی قانونی (حیات سیاسی یا بیوس)، تقلیل می‌یابند. بر اساس نظر آگامبن، ابزاری که دولت برای تقلیل زندگی مردم به شکل حداقلی به کار می‌برد «وضعیت استثنائی» است. انقلاب سال ۱۹۷۹ وضعیت استثنائی یا حذف کاملی برای رژیم جدید پدید آورد تا زندگی بهائیان را به یک زندگی حداقلی تقلیل دهد و آنان را از زندگی سیاسی و اجتماعی (بیوس) ملت طرد کند. پیامد آن در سال‌های نخستین پس از انقلاب اسلامی قتل، استعمار، و محرومیت بهائیان از حقوقشان بود. به همین ترتیب، «انقلاب فرهنگی» ای که متعاقب انقلاب سیاسی روی داد «وضعیت استثنائی» دیگری بود که طی آن بهائیان از دسترسی به آموزش عالی منع شدند؛ موقعیتی که عملاً تا به امروز ادامه دارد.

اگرچه، همان‌طور که در تحلیل امانت از عصر قاجار و تحلیل یزدانی از عصر پهلوی دیدیم، درست است که از بعد از آغاز دیانت جدید در ایران در قرن نوزدهم، تقریباً تمام بحران‌های موجود در کشور، چه فاجعه‌های طبیعی (مثل دوران قحطی در عصر قاجار)، چه بحران‌های اجتماعی-سیاسی (مثل مشکلات اقتصادی و مسائل دیگر پس از سال ۱۹۵۳ و کودتای سال ۱۹۵۵)، همه «وضعیت استثنائی» محسوب می‌شدند که در آن شرایط غارت، چپاول و قتل دارندگان زندگی حداقلی، مطرودان، بیگانگان و غیر خودی‌ها می‌توانست با مصونیت صورت گیرد، ولی با تأسیس و تثبیت جمهوری اسلامی بود که این الگو تشدید و تحکیم شد. حکومت دینی شیعه که پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ رسماً در ایران تأسیس شد بی‌پرده و سخت‌تر از گذشته عرصه‌ی زندگی اجتماعی قانونی، یعنی بیوس، را به پیروان چهار دین اسلام، یهود، مسیح و زرتشت محدود کرد و بهائیان را اساساً از این عرصه طرد کرد و وضعیت آنان را به زندگی حداقلی، یعنی هومو ساکر تقلیل داد، که حتی می‌شد به قتل رسانده شوند بدون آنکه قاتل مجازات شود.

با این پیشینه درباره‌ی تاریخ فعالیت‌های بهائی‌ستیزی در ایران، در بقیه‌ی این مقاله توجه خود را به موضوع خاص مورد بررسی معطوف خواهیم کرد: ممنوعیت بهائیان از ورود به دانشگاه‌های ایران از سوی حکومت اسلامی و تلاش حکومت برای آنکه مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائیان را از فعالیت بازدارد.

از «ترقی و پیشرفت آنها» باید «جلوگیری» شود

در پی اخراج همه‌ی دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها برای بیشتر از بیست سال، بهائیان فارغ‌التحصیل از دبیرستان اجازه نداشتند در آزمون ورودی سراسری دانشگاه‌های کشور شرکت کنند. پرسش‌نامه سؤالی در باب دین داشت، که متقاضیان مجبور بودند یکی از چهار دین به رسمیت شناخته‌شده در این کشور را برگزینند: اسلام، مسیحی، یهودی و زرتشتی. از آنجا که بهائیان خود را پیرو هیچ یک از این چهار دین نمی‌دانند، هیچ یک از این گزینه‌ها را انتخاب نمی‌کردند. اکثریت به جای آن یادداشتی در قسمت «توضیحات» اضافه می‌کردند مبنی بر این‌که بهائی‌اند. در نتیجه، کارت ورود به سالن آزمون سراسری برای آنها فرستاده نمی‌شد. بازتاب‌های بین‌المللی ممنوعیت بهائیان از ورود به دانشگاه از سوی حکومت ایران - به همراه مطرح شدن پرسش‌هایی درباره‌ی این شرایط از سوی حکومت‌ها، مؤسسات آموزشی، سازمان‌های غیرحکومتی و افراد - سرانجام مسئولان را به طراحی راهبردهایی هدایت کرد که دانش‌آموزان بهائی را همچنان به دانشگاه راه ندهند، در حالی که به جهانیان وانمود می‌کنند که تبعیضی علیه آنان روا نمی‌دارند. برای فهم آنچه در پی می‌آید باید توضیح دهیم که فرایند پذیرش در دانشگاه دارای سه مرحله‌ی اساسی است: ۱) درخواست برای شرکت در کنکور سراسری؛ ۲) انتخاب رشته در دانشگاه‌های مخصوص بر مبنای نتیجه‌ی کنکور، که کارنامه‌اش به دانشگاه‌ها فرستاده می‌شود؛ و ۳) ثبت نام در برنامه‌ی خاصی به منظور تدارک پذیرش دانشگاه. در طول این سال‌ها، شگردهای گوناگونی به کار برده شده است تا بهائیان را در هر یک از این مراحل حذف کنند و حتی پس از ثبت نام عملی در طول تحصیلشان آنان را اخراج کنند.

در سال ۲۰۰۵، حسین مهرپور، مشاور محمد خاتمی، رئیس جمهور اصلاح‌طلب ایران از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵، و رئیس هیئت مسئول نظارت بر اجرای قانون اساسی، مجموعه مکاتباتی از دفتر ریاست جمهوری درباره‌ی «وظیفه‌ی دشوار» هیئتی که او رئیس آن بود منتشر کرد. برخی از این مکاتبات درباره‌ی بهائیان و شکایات آنها به مسئولان ایران و نیز جوامع بین‌المللی است. چند مورد از این مکاتبات به مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائیان (BIHE) مربوط می‌شد، یکی از آنها راجع به شکایات بهائیان در مورد هجوم گسترده به این مؤسسه در سال ۱۹۹۸ بود (به آنچه در زیر آمده نگاه کنید). مهرپور توجه رئیس جمهور را به این موضوع جلب می‌کند و او این مورد را به شورای عالی امنیت ملی ارجاع می‌دهد و دستور پیگیری سریع صادر می‌کند (صص ۶۰۲-۶۰۱، ۶۳۶). از این مکاتبات می‌توان چنین استنتاج کرد که دست‌کم برخی از مسئولان دولت خاتمی به وضع اسفناک دانش‌آموزان بهائی توجه داشتند، ولی این امر چندان نتیجه‌ای نداشت. با همه‌ی این احوال، شاید در نتیجه‌ی چنین مکاتباتی بود که در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۴، واپسین سال ریاست جمهوری خاتمی، تغییری رخ داد.

در سال ۲۰۰۴، سازمان سنجش آموزش کشور تقاضانامه‌ی جدیدی را با تغییری که نویدبخش به نظر می‌رسید منتشر کرد: پرسش از هویت دینی جای خود را به این پرسش داده بود که متقاضی می‌خواهد سؤالات دینی‌اش درباره‌ی کدام دین باشد. بهائیان با خوشحالی فرم‌ها را پر کردند و برای نخستین بار در این سال‌ها در کنکور شرکت کردند. با این

همه، هنگامی که کارنامه‌ی خود را دریافت کردند، ملاحظه کردند که در بالای صفحه نوشته شده است: «دین: اسلام». آنان که متحیر و نومید شده بودند چنین قضاوت کردند که رفتن به گام بعدی تقاضا برای برنامه‌ها و دانشگاه‌های انتخابی‌شان، بر مبنای نمره و رتبه‌ی خود، عملاً به این معناست که هویت دینی نادرست را که در کارنامه‌های آزمونشان نوشته شده است می‌پذیرند. به عبارت دیگر، آنها مجبور بودند هویت اسلامی را به منظور ورود به دانشگاه بپذیرند. (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۴a؛ جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۴b) جالب اینکه، نزدیک به پایان مهلت درخواست، مسئولان با بعضی از بهائیان که کارنامه‌هایشان را دریافت کرده بودند تماس گرفتند و از ایشان سؤال کردند که چرا انتخاب رشته نکرده‌اند. مسئولان مشکل را به سرعت با چاپ کردن کارنامه‌های جدید بدون اشاره به وابستگی دینی حل کردند. با این همه، وقتی که نتایج نهایی اعلام شد از میان صدها تن فقط هشت تن قبول شدند، و همه هم در رشته‌ی زبان. این هشت تن تصمیم گرفتند که برای اثبات همبستگی و یکپارچگی‌شان با نزدیک هزار تن دیگری که محروم شده بودند تحصیلات دانشگاهی خود را آغاز نکنند. پس از آن، مرتضی نوربخش، عضو سازمان سنجش آموزش کشور و مسئول «گزینش اخلاقی» متقاضیان، به چند تن از جوانان بهائی گفت که این راه حل کذایی ناشی از حضور شش کارشناس یونسکو بود که برای بازدید و رسیدگی به شکایات مربوط به آزار و اذیت بهائیان در امور آموزشی به تهران آمده بودند. کل جریان تماس با تعدادی از بهائیان و پرسیدن این که چرا آنان انتخاب رشته برای دانشگاه نکرده‌اند برای آن بود که کارشناسان یونسکو باور کنند که بهائیان اجازه‌ی ورود به دانشگاه‌های ایران را دارند. ۲۰ نمایندگان حکومت ایران که با این پرسش مواجه شده بودند که چرا وابستگی دینی در کارنامه‌ها باقی مانده است در مقابل جامعه‌ی جهانی عنوان کردند که اشاره به دین در این فرم‌ها به دین متقاضی مربوط نمی‌شود، بلکه منظور دینی است که متقاضی می‌خواهد سؤالات مربوط به آن را در آزمون سراسری پاسخ دهد. در سال ۲۰۰۶، بهائیان به رغم وجود میزانی از شک، در حرکتی از روی حسن نیت، و با امید به اینکه سرانجام راه حلی برای مشکلی که نام ایران را لکه‌دار کرده بود یافت شده است، توضیح ارائه شده توسط حکومت ایران را پذیرفتند و با این تفسیر کار خود را ادامه دادند که نوشتن «دین: اسلام» بر روی کارنامه‌ی آزمون ورودی دانشگاه به معنای انتخاب سؤالات مربوط به دین در آزمون است و نه هویت دینی آنان (بیت‌العدل اعظم، ۲۰۰۷). نزدیک به هزار بهائی داوطلب ورود به دانشگاه شدند و در حالی که اکثریت به بهانه‌ی اینکه پرونده‌هایشان «نقص» دارد رد شدند، کمتر از دویست تن وارد دانشگاه شدند. با این همه، در ادامه‌ی آن سال اصغر زارعی، رئیس اداره‌ی حراست مرکزی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، در نامه‌ای محرمانه، به مدیران ۸۱ مؤسسه‌ی آموزش عالی در سرتاسر ایران دستور داد که به محض آنکه دانشجویی را بهائی تشخیص دادند او را اخراج کنند (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۷). به این ترتیب معلوم شد که ادعای نماینده‌ی حکومت ایران در مقابل جامعه‌ی جهانی کاملاً دروغ بوده است. (بیت العدل اعظم، ۲۰۱۱) تقریباً دو سوم - ۱۲۸ تن از میان دویست تن - از دانشجویان بهائی که در پاییز سال ۲۰۰۶ به دانشگاه وارد شده بودند به تدریج در طول سال تحصیلی ۲۰۰۶-۲۰۰۷ اخراج شدند (جامعه‌ی جهانی بهائی،

^{۲۰} با افراد ساکن تهران که در این جریان قرار داشتند مکاتبه‌ی الکترونیکی صورت گرفت. هویت این افراد به لحاظ امنیتی محرمانه می‌ماند.

۲۰۰۷). هنگامی که نماینده‌ی جامعه‌ی جهانی بهائی در سازمان ملل متحد این اطلاعات را ارائه داد، یک سخنگوی هیئت اعزامی ایران در سازمان ملل متحد این اطلاعات را «بی‌پایه و اساس» و این اتهام را نادرست خواند و افزود که «هیچ کس در ایران به خاطر دین و مذهبش از تحصیل محروم نشده است» (نیکلاس، ۲۰۰۷). ادعای دیگری که از این هم گستاخانه‌تر است فاش کرد که حکومت ایران با پذیرش اتفاقی دانشجویان بهائی در دانشگاه‌های ایران از آنان استفاده‌ی ابزاری می‌کند: دیپلمات‌های ایرانی، در پی پخش اخبار منتشرشده درباره‌ی دستور حکومت ایران برای زیر نظر گرفتن مخفیانه‌ی بهائیان در اواخر مارس سال ۲۰۰۶ توسط خانم عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور آزادی عقیده و مذهب، در پاسخ مدعی شدند که عدم ممنوعیت بهائیان از آموزش عالی مدرک و دلیلی است بر این‌که بهائیان مورد اذیت و آزار قرار نمی‌گیرند.

در سال ۲۰۰۷، سازمان سنجش آموزش کشور درخواست‌های حدود هشتصد بهائی را که در کنکور سراسری برای ورود به دانشگاه در سال تحصیلی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ شرکت کرده بود «ناقص» - و بنابراین نامعتبر - اعلام کرد (بیت العدل اعظم، ۲۰۰۷). این وضعیت از آن زمان تا کنون ادامه دارد. تعداد نسبتاً کمی از متقاضیان بهائی پذیرفته می‌شوند فقط به منظور آنکه بعداً - چه در ترم نخست و چه در ترم آخر - هنگامی که هویت بهائی‌شان مطرح می‌شود اخراج شوند. دانشجویان معمولاً وقتی درمی‌یابند که اخراج شده‌اند که سعی می‌کنند وارد حساب کاربری خود در دانشگاه بشوند و پیامی به این مضمون دریافت می‌کنند که حساب کاربری آنان به سبب «اشکال حراستی» مسدود شده است و به اداره‌ی حراست برای پیمودن مراحل «قانونی» بعدی ارجاع داده می‌شوند. تازه هنگامی که دانشجویان این مراحل را دنبال کنند به آنان به طور شفاهی گفته می‌شود که به این علت که بهائی‌اند اخراج شده‌اند. در بعضی موارد، به دانشجویان گفته می‌شود که به آنان مدرکی دال بر علت اخراجشان داده نمی‌شود چون مدرکی «در محافل صهیونیستی» بر ضد حکومت ایران «مورد استفاده قرار می‌گیرد». ۲۱ در موارد نادر که نامه‌ای کتبی به آنان داده می‌شود، علت اخراج عمده با واژه‌های کلی و گنگ از قبیل نداشتن «شرایط عمومی» ۲۲ لازم، یا حتی صرفاً «بنا به دلایلی» ۲۳، یا به علت «منع قانونی» ۲۴ رها می‌شود. مسئولان ایرانی کاملاً مراقب‌اند تا اسناد و مدارکی به دست بهائیان ندهند که بتواند دلیل واقعی اخراجشان را از آموزش عالی تأیید و تصدیق کند و با ادعاهای نمایندگان حکومت ایران متناقض از آب درنیاید. برای اجتناب از هفت‌خوان سرپوش گذاشتن بر اخراج‌ها، مسئولان ترجیح

^{۲۱} این اطلاعات از افرادی به دست آمده است که در این جریان شرکت داشتند و در حال حاضر در ایران زندگی می‌کنند. هویت آنان به لحاظ امنیتی محرمانه می‌ماند.

^{۲۲} به طور مثال نگاه کنید به نامه‌ای به دلارام صادق‌زاده، دانشجوی ممتاز برنامه‌ی ارشد در روان‌شناسی تربیتی از دانشگاه شهید بهشتی، به تاریخ ۲۸ آوریل ۲۰۱۵، که خبر اخراجش را به او می‌دهند، و به آدرس زیر در دسترس است:

<http://www.radiozameh.com/249985> (accessed 5 Jan., 2016).

^{۲۳} یکی از نمونه‌ها نامه‌ای است به تاریخ ۲۲ سپتامبر سال ۲۰۱۰، که محمد محسن تقوی، مدیر آموزش دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان به جعفری ناوه، معاون سرپرست آموزشی دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه، درباره‌ی اخراج روح‌الله قدرت، دانشجوی پزشکی به تازگی پذیرفته‌شده توسط این دانشگاه، نوشته است. نسخه‌ی غیرچاپی این نامه در اختیار مؤلف است.

^{۲۴} نامه‌ی اخراج یک دانشجوی رشته‌ی زبان انگلیسی در مه سال ۲۰۰۷، از دانشگاه گیلان به آدرس زیر در دسترس است:

<http://aasoo.org/documents/19/> (accessed 5 Jan., 2016).

می‌دهند که بهائیان را در وهله‌ی نخست به دانشگاه راه ندهند. به اکثر متقاضیان بهائی صرفاً به این علت که پرونده‌هایشان «نقص» دارد جواب رد داده می‌شود (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۸b؛ جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۸c). در سال ۲۰۱۴، شگرد جدید برای مخفی کردن این واقعیت که حکومت ایران مانع ورود بهائیان به دانشگاه می‌شود این بود که متقاضیان را برای گرفتن نتایج و کارنامه‌هایشان به اداره‌ی آزمون محل می‌فرستادند. در آنجا، به آنان اوراقی نشان داده می‌شد، بدون اینکه تحویل آنان داده شود، مبنی بر آنکه فقط مسلمانان و «اقلیت‌های شناخته‌شده‌ی رسمی» مجازند که در دانشگاه پذیرفته شوند (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۱۴).

بهائیان حداکثر سعی‌شان را کرده‌اند که خود را با شرایط و ضوابط تقاضانامه‌ی آزمون سراسری وفق دهند. به طور مثال، در سال‌های اخیر، از جمله «شرایط عمومی» داشتن «اعتقاد به اسلام، و یا یکی از ادیان مصرح (یهودی، مسیحی، و زرتشتی) در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، «نداشتن عناد با نظام جمهوری اسلامی ایران» و ممنوعیت از تبلیغ «ادیان ساختگی» بود. (سازمان سنجش آموزش کشور، ۲۰۱۴) معلوم است که شرایط مذهبی تعیین شده به منظور حذف بهائیان است، یا مجبور کردن آنها برای دست کشیدن از دیانتشان در صورتی که بخواهند پذیرفته شوند. با این همه، جامعه‌ی بهائی «اعتقاد به اسلام» را نه لزوماً در حکم مسلمان بودن تفسیر کرد. آنها چنین اندیشیدند که بالاخره بهائیان به حقیقت اسلام و ادیان دیگر اعتقاد دارند. بنابراین، آنها تناقضی بین بهائی بودن و واجد این شرط بودن نیافتند. به علاوه، آنها دیانتشان را «ساختگی» نمی‌دانستند، و بنابراین، مصداق مورد دیگر هم نبودند. «دفترچه‌ی راهنمای ثبت‌نام و شرکت در آزمون سراسری دانشگاه‌های کشور» برای سال ۲۰۱۶ اکنون توسط وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر شده است. این دفترچه شامل تمام شرایط فوق^{۲۰} است و این «تذکرات مهم» را در برمی‌گیرد که علاوه بر آن ایجاب می‌کند که «هر موقع مشخص شود که داوطلب، حقایقی را کتمان نموده یا واجد یکی از شرایط و ضوابط مندرج در این دفترچه‌ی راهنما نمی‌باشد، در هر مرحله‌ای از آزمون (ثبت نام، شرکت در آزمون، پذیرفته شدن، حین تحصیل در دانشگاه، و...) محروم خواهد شد» (ص ۱۱). این شرط خاص، دستوراتی را تصدیق می‌کند که رئیس اداره‌ی حراست مرکزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در ۲۰۰۶ مبنی بر اخراج دانشجویانی که بهائی تشخیص داده می‌شوند صادر کرده بود. مبنای آن دستورات یادداشت بسیار مهم‌تر، و به همین قیاس محرمانه‌تری، است.

یادداشت محرمانه، که به تاریخ ۲۵ فوریه‌ی سال ۱۹۹۱ (۶ اسفند ۱۳۶۹ ه.ش.) است، توسط رهبر، آیت‌الله علی خامنه‌ای، تأیید شد و توسط سید محمد گلپایگانی، دبیر وقت شورای عالی انقلاب فرهنگی ایران، نوشته شد. فاش شدن آن در سال ۱۹۹۳ توسط رینالدو گالیندو پُل (مرگ ۲۰۱۲)، حقوقدان السالوادوری صورت گرفت که در آن وقت به عنوان نماینده‌ی ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران خدمت می‌کرد (احمری،

^{۲۰} «دفترچه شماره یک»، از ویراست سال ۲۰۱۶، و «شرایط عمومی» در صفحه‌ی چهار.

۲۰۱۲).^{۲۶} این یادداشت که موضوعش «مسئله‌ی بهائیان» بود به تفصیل درباره‌ی سیاست جمهوری اسلامی برای، اگر کلام هیئت بین‌المللی حاکم بر امور جامعه‌ی بهائی را به کار ببریم، «کاهش توانایی جامعه‌ی بهائی و سعی در تبدیل آن به جامعه‌ای ناپایدار» سخن می‌گوید (بیت العدل اعظم، ۲۰۱۱). این یادداشت در ادامه، طرح بزرگ‌تر حکومت ایران را فاش می‌کند که هدفش وادار کردن بهائیان به رو آوردن به اسلام از طریق مسدود کردن درهای هر گونه ترقی اجتماعی به روی آنان است؛ به طوری که اگر اسلام نیاورند، سرانجام به جامعه‌ای بی‌سواد، تحصیل‌نکرده و فقیر تبدیل خواهند شد. در بخشی از این یادداشت با نام «جمع‌بندی نتایج مذاکرات و پیشنهادات» زیرعنوان «الف: جایگاه کلی بهائیان در نظام مملکتی» مورد سه آمده است، «برخورد نظام با آنان باید طوری باشد که راه ترقی و توسعه‌ی آنان مسدود شود.» زیرعنوان «ب: جایگاه فرهنگی و آموزشی» مورد سه آمده است، «در دانشگاه‌ها چه در حین پذیرش و چه در حین تحصیل چنانچه مشخص گردید که بهائی هستند باید اخراج شوند.» در موردی زیر عنوان «ج: جایگاه حقوقی و اجتماعی» آمده است، «امکانات جهت زندگی معمولی و حقوق عمومی مانند سایر شهروندان ایرانی از قبیل دفترچه‌ی بسیج، گذرنامه، جواز دفن، اجازهی کار و امثال اینها تا جایی [به آنها داده شود] که تشویق به بهائیت نشوند.»^{۲۷} اگر چه این یادداشت در سال ۱۹۹۱ صادر شده است، تا آنجا که محرومیت از آموزش عالی مد نظر است، در اصل فقط سیاستی را به روشنی بیان می‌کند که از زمان بازگشایی دانشگاه‌ها پس از «انقلاب فرهنگی» در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ عملاً در کار بوده است. با این همه، از نظر دیگر این یادداشت تغییر جهتی را از آزار و اذیت آشکار، مانند قتل، به سوی خفقان ضمنی، دائمی و درازمدت اقتصادی و اجتماعی نشان می‌دهد، سیاستی که از میانه تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ در واقع آغاز شده بود. این یادداشت عملاً آنچه را حکومت تا آن زمان انجام می‌داد خلاصه کرده بود و برای آینده‌ی رفتار با بهائیان طرحی کلی ارائه می‌داد. موضع مزورانه‌ی حکومت ایران از سال ۲۰۰۵ در برابر مسئله‌ی بهائیان و آموزش عالی صرفاً کاربست توصیه‌های این یادداشت است که آیت‌الله خامنه‌ای آن را تصویب کرده، و بعداً، در سال ۲۰۰۵، در نامه‌ی محرمانه‌ی زارعی، رئیس اداره‌ی حراست مرکزی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، مورد تأکید قرار گرفته است. به نظر می‌رسد آن چند دانشجوی بهائی که اجازه یافتند تحصیلشان را ادامه دهند و تمام کنند برای حکومت ایران نگاه داشته شدند تا اینکه بتوانند، در برابر جامعه‌ی جهانی، ادعا کنند که بهائیان مورد تبعیض واقع نمی‌شوند و در واقع در دانشگاه‌ها تحصیل می‌کنند.

مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائیان

^{۲۶} گالیندو پل از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴ در این مقام خدمت کرد. او همچنین با عنوان وزیر آموزش و پرورش و رئیس شورای ملی قانون اساسی السالوادور، عضو کمیسیون حقوق بشر قاره‌ای آمریکا و سپس در مقام سفیر کشورش در سازمان ملل متحد خدمت کرد (احمری، ۲۰۱۲).

^{۲۷} برای سند اصلی فارسی و نیز ترجمه‌ی آن نگاه کنید به:

Center, 2006, Appendix 7. For the translation, see also BIC, n.d. The Islamic Republic's goal for the destruction of the Baha'i community goes beyond the borders of the country. Item number six of this confidential memo, under "educational and cultural status" indicates, "A plan must be devised to confront and destroy their cultural roots outside the country."

حملات سنگین بر جامعه‌ی بهائی، مخصوصاً حبس‌ها و اعدام‌ها، به تدریج^{۲۸} پس از چند سال نخست تا حدی کاهش یافت؛ اگر چه تبعیض، محرومیت از بیشتر حقوق اجتماعی و فشار اقتصادی با همان شدت اولیه ادامه یافت.^{۲۹} دلایل چندی برای این تغییر وجود داشت. از جمله این واقعیت که آزار و شکنجه، مخصوصاً اعدام‌ها، توجه مردم دنیا را جلب می‌کرد و عملاً به نتایجی منتهی می‌شد که برای جمهوری اسلام نامطلوب بود - شناسایی بیشتر دیانت بهائی، از یک طرف، و بدنامی برای حکومت انقلابی، از طرف دیگر. کاهش نسبی، اگرچه موقت، در حبس‌ها و اعدام‌ها در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ برای جامعه‌ی بهائی فراغتی ایجاد کرد که به آینده‌ی نگران‌کننده‌ی جوانانش که در مملکت خودشان از دانشگاه‌ها اخراج می‌شوند نظر اندازد - محرومیتی که می‌شد آن را با توجه به تأکید دیانت بهائی بر تعلیم و تربیت، بر حسب پیامدهای درازمدتش، بدترین نوع آزار و اذیت تلقی کرد. برای جبران این کمبود، در سال ۱۹۸۷، شماری از مدرسان و اساتید بهائی اخراج‌شده از دانشگاه تلاش کردند که شبکه‌ی غیررسمی آموزش عالی را با برنامه‌ای درسی و فرایند گزینشی مشابه دانشگاه‌های معتبر، به رغم منابع محدود در دسترس‌شان، ایجاد کنند. مؤسسه‌ای که این گونه تأسیس شد - و در آن زمان «طرح علمی» نامیده می‌شد - برای جوانان بهائی در دبیرستان‌ها امید و انگیزه‌ای ایجاد کرد. در کشوری که محرک اصلی برای خوب درس خواندن در دبیرستان ورود به دانشگاه است، برای این جوانان بسیار دشوار بود که انگیزه‌ی خود را، پیش از تأسیس این طرح آموزش عالی، در سطح بالا نگاه دارند؛ زیرا به خوبی می‌دانستند که به آنها حتی برای شرکت در آزمون ورودی دانشگاه‌ها اجازه داده نخواهد شد، چه رسد به آنکه به دانشگاه راه یابند. بهائیان پس از ایجاد مؤسسه‌ی آموزش عالی، به رغم آگاهی کاملشان از اینکه این مؤسسه نمی‌تواند به آنها مدرکی بدهد که در داخل ایران به رسمیت شناخته شود، به آموزش عالی امیدوار شدند. دیگر تا اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، شبکه‌ی آموزشی غیررسمی به طرح گسترده‌تری تبدیل شد و «مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائیان»^{۳۰} نامیده شد. تدریس عمدتاً مکاتبه‌ای بود، با کلاس‌های کوچک در منازل شخصی (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۵؛ مرکز اسناد حقوق بشر ایران، ۲۰۰۶). مدرسان مؤسسه همگی اساتید اخراج‌شده از دانشگاه‌های ایران، پزشکان، دندان‌پزشکان، وکلا و مهندسان بودند. اکثریت آنان که در این شبکه‌ی آموزش غیررسمی تدریس می‌کردند فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایران بودند. برخی دیگر از دانشگاه‌های غربی، که برخی از آنها بسیار معتبر بودند، فارغ‌التحصیل شده بودند (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۵).^{۳۱} همه‌ی افرادِ دخیل بر

^{۲۸} از بیش از دویست بهائی کشته‌شده پس از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، اکثریت، ۱۸۴ تن، بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۴ اعدام شدند؛ نوزده تن بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷، سه تن در سال ۱۹۸۸، دو تن در سال ۱۹۹۲، سه تن در سال ۱۹۹۷، و یک تن در سال ۱۹۹۸. یک نفر حین حبس و در شرایط مشکوک در سال ۲۰۰۵ از دنیا رفت:

(BIC, 2008a, Appendix I).

به رغم این واقعیت که هیچ بهائی‌ای پس از سال ۱۹۹۸ به طور رسمی به مرگ محکوم نشد، چند تن از بهائیان تحت شرایط مشکوک بدون هیچ تحقیق حکومتی، در سال‌های اخیر به قتل رسیدند:

(BIC, 2013).

^{۲۹} بر اساس اظهار جامعه‌ی جهانی بهائی (۲۰۱۰)، «از ۲۰۰۵، آشکال افراطی‌تر آزار و اذیت از سر گرفته شده است، با افزایش دستگیری‌ها، هجوم‌های بی‌پای، خشونت، و حملات آتش‌زنی منازل بهائیان و کار و کسب‌شان.»

^{۳۰} Bahá'í Institute for Higher Education (BIHE)

^{۳۱} آنها که در خارج تحصیل کرده بودند مدارک و درجاتی از دانشگاه‌های غربی داشتند از جمله:

مبنای کار داوطلبانه خدمت می‌کردند و به هیچ فرد بهائی در ارتباط با خدماتی که برای مؤسسه انجام می‌داد پولی داده نمی‌شد (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۵). آموزش عمدتاً از طریق دوره‌های درسی مکاتبه‌ای، با کلاس‌های حضوری پراکنده در منازل دانشجویان یا اساتید ادامه می‌یافت. مسائل امنیتی و ملاحظات عملی باعث شد که دوره‌های درسی بیشتر به صورت آنلاین ارائه شود. در طی دهه‌ی گذشته، تعداد زیادی از اساتید داوطلب از اطراف جهان هم به یاری مؤسسه برخاستند و کادر آموزشی جهانی^{۳۲} را تشکیل دادند. مؤسسه به رغم سادگی و فقدان تسهیلات توانست استانداردهای آکادمیک بالایی کسب کند به طوری که برخی از فارغ‌التحصیلان آن در ده‌ها برنامه‌ی دوره‌ی کارشناسی ارشد دانشگاهی در خارج از ایران پذیرفته شدند (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۵). اکثریت این دانشجویان پس از گرفتن مدرک کارشناسی ارشد خود با از خودگذشتگی به وطن مراجعه می‌کنند و تدریس در مؤسسه را اختیار می‌کنند (بیت العدل اعظم، ۲۰۱۱).

واکنش حکومت به مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائیان

حکومت ایران، که از نزدیک فعالیت‌های بهائیان را نظاره می‌کرد، طولی نکشید که متوجه تشکیل شبکه‌ای آموزشی در داخل جامعه‌ی بهائی شد و مخالفت خاصی در اندک سال‌های نخست نشان نداد. ۳۳ شاید تصور می‌کرد که کل این جریان در نهایت چیزی جز مشغول کردن دو گروه، اساتید و جوانان، بدون نتایجی واقعی نیست. از این گذشته، مؤسسه‌ای برای آموزش عالی، اگر حکومت آن را به رسمیت نشناسد، چه می‌تواند باشد؟ این تصور، اگر واقعاً حقیقت داشته باشد، ثابت شد که اشتباه است. با آنکه مؤسسه در داخل ایران رسمی شناخته نمی‌شد، تعدادی از فارغ‌التحصیلانش توانستند در دانشگاه‌های آمریکای شمالی برای ادامه‌ی تحصیلات پذیرفته شوند. دانشگاه کارلتون در کانادا نخستین دانشگاهی بود که فارغ‌التحصیلان مؤسسه را برای برنامه‌های دوره‌ی کارشناسی ارشد خود پذیرفت. طولی نکشید که دانشگاه‌های دیگر غربی این کار را عیناً دنبال کردند. به رسمیت شناختن مؤسسه در خارج از ایران، و مخصوصاً توسط دانشگاه‌های معتبر، شاید دلیلی بود که باعث تغییر نگرش مسئولان مملکت نسبت به این مؤسسه شد. مؤسسه با به رسمیت شناخته شدنش در خارج از ایران ثابت کرده بود که می‌تواند آموزشی واقعی و با کیفیت بالا به دانشجویان ارائه کند، چیزی که حکومت ایران نمی‌خواست (نگاه کنید به زیر). بین بیست و نهم سپتامبر و سوم اکتبر سال ۱۹۹۸، مأموران حکومت در طی حملاتی سازمان‌یافته و کاملاً هماهنگ به سرپرستی وزارت اطلاعات، اداره‌ی ضداطلاعات حکومت ایران، به منازل مدرّسان اصلی مؤسسه و بسیاری از دانشجویان آن در تهران و شهرستان‌های دور از مرکز هجوم بردند. آنها ۳۶ تن از اعضای کادر آموزشی و اداری را دستگیر کردند؛ همچنین تمام

Massachusetts Institute of Technology, Columbia University, the University of California at Berkeley, and the Sorbonne (BIC, 2005, p.23).

^{۳۲} Affiliated Global Faculty

^{۳۳} باید ذکر شود که در برخی از شهرها، مثل مشهد، نخستین آزمون ورودی سراسری که در منازل بهائیان برگزار می‌شد توسط اداره‌ی اطلاعات حکومت متوقف شد، اما مؤسسه امکان یافت که کارش را از سر گیرد.



تجهیزات و وسایل مؤسسه، از جمله کتاب‌ها، دستگاه‌های زیراکس، ماشین‌های فکس، و کامپیوترها را، که به تحصیل در مؤسسه در بیشتر از پانصد منزل مربوط می‌شد توقیف کردند (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۵).^{۳۴} هجوم و دستگیری‌ها برای دانشجویان، اساتید، و کادر اداری^{۳۵} مؤسسه تا حدی غیرمنتظره بود اما آنان مصمم به ادامه بودند. این حمله و دستگیری‌ها، مؤسسه و محصله‌ای را که دچارش بود^{۳۶} مرکز توجه دانشگاهیان خارج از ایران کرد.^{۳۷} برخی از مؤسسات آموزش عالی اعتراض خود را علیه جلوگیری از فعالیت مؤسسه نشان دادند. این ماجرا همچنین بازتاب‌هایی در خبرگزاری‌های خارج از ایران داشت. از آنان که دستگیر شده بودند در بازداشت خواسته شد که سندی را امضا کنند که اظهار می‌داشت موجودیت مؤسسه خاتمه یافته است و آنان دیگر با آن همکاری نخواهند داشت. آنان از امضای یک چنین اظهاری امتناع کردند (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۰۵). بازداشت‌شدگان بعد از مدتی آزاد شدند. کادر آموزشی، اداری و دانشجویان همگی مصمم بودند که به رغم تمام مخالفت‌ها تلاش‌شان را ادامه دهند. در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲، حکومت عملیات دیگری را بر ضد فعالیت‌های مؤسسه در پیش گرفت (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۱۱a). پس از آن، بار دیگر سلسله هجوم‌های متمرکز سازمان‌یافته‌ای به منازل برخی از اعضای کادر آموزشی و کادر اداری در بیست و دوم تا بیست و چهارم مه سال ۲۰۱۱ صورت گرفت. بار دیگر، در اقدامی هماهنگ، عاملان وزارت اطلاعات به سی منزل در تهران و بسیاری از شهرهای دیگر هجوم بردند و چهارده تن از اعضای کادر آموزشی و اداری مؤسسه را دستگیر و کتاب‌ها و وسایل پیشرفته‌ی آموزشی را ضبط کردند. برخی از دستگیرشدگان در طول چند هفته‌ی بعد آزاد شدند (مباشرات و استرلینگ، ۲۰۱۱؛ احمری، ۲۰۱۲؛ جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۱۴a)؛ بقیه محاکمه و به «اقدام علیه امنیت ملی» و «توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران» متهم (جامعه‌ی جهانی بهائی، ۲۰۱۱b) و به دو تا پنج سال زندان محکوم شدند. هم‌اکنون شماری از آنها پس از اتمام دوره‌ی محکومیتشان آزاد شده‌اند، حال آنکه بقیه در حبس باقی مانده‌اند.

واکنش جامعه‌ی بهائی

از نظر بهائیان ادامه دادن آموزش به جوانانشان مسئله‌ای اعتقادی است: تعلیم و تربیت عمومی یکی از اصول اعتقادی دینانشان است. بنابراین، اهمیت اخراج از آموزش عالی برای بهائیان بسیار فراتر از پیامدهای اقتصادی-اجتماعی

^{۳۴} برای شرحی از دو مسافر غربی به ایران که با دو تن از مدرسان مؤسسه در باب تجربه‌ی آنها از تدریس در آن مؤسسه و در باره‌ی هجوم ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۸ مصاحبه کردند نگاه کنید به:

Sciolino, 2000, pp. 226-230.

^{۳۵} پیش از نخستین مرحله‌ی هجوم‌ها در سال ۱۹۹۸، عاملان اداری اطلاعات فقط یک بار به اداره‌ی مؤسسه حمله کرده بود، تمام آرشیوها را برده، و بعد از مدتی همه را بازگردانده بودند. مؤلف خودش با یکی از مدیران مؤسسه مصاحبه کرده است.
^{۳۶} به طور مثال نگاه کنید به:

Canadian Association of University Teachers (CAUT), 1999.

^{۳۷} به طور مثال:

Bronner, 1998; Bollag, 1998.

درازدتِ آن است. اصرار بهائیان بر آموزش عالی، و فداکاری آنان که داوطلبانه با قبول خطر از دست دادن آزادی خود تدریس می‌کنند، باید در این بستر ملاحظه شود.

همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد جامعه‌ی بهائی، بنابر اصول اعتقادی‌اش، در هر کشوری، تابع قوانین حکومت است. با اینکه بهائیان تعطیلی تشکیلاتِ نظم اداری بهائی را در سال ۱۹۸۳، در پی غیرقانونی اعلام کردن آن از سوی حکومت پذیرفتند، هنگامی که حکومت تلاش کرد مؤسسه را با همان بهانه تعطیل کند، بهائیان تلاش برای آموزش جوانانشان را حقی محسوب کردند که قابل سلب نیست. پس از منع فعالیت‌های مؤسسه در سال ۲۰۱۱، و اقدام حکومت برای غیرقانونی اعلام کردن آن، نظرگاه رسمی بهائیان آن بود که آموزش را نمی‌توان غیرقانونی اعلام کرد؛ یا به بیانی رسمی‌تر از آنجا که مؤسسه مدرک رسمی صادر نمی‌کند غیرقانونی دانستن آن ادعای پوچی بیش نیست. هیئت بین‌المللی هدایت‌کننده‌ی جامعه‌ی جهانی بهائی با ربط دادنِ موجودیتِ مؤسسه به ممنوعیت بهائیان از پذیرش در دانشگاه‌ها از سوی حکومت می‌نویسد:

این ادعای باطل به مثابه آن است که جمعی از شهروندان از دسترسی به ارزاق موجود ممنوع شوند و هر گاه آن محرومان برای سدّ جوع با تحمل مشقت فراوان به کشت و زرع در حیاط خانه خویش پردازند، آن را عملی غیر قانونی دانسته به تخریب محصول‌شان اقدام نمایند. تداوم در این اقدامات انسان‌ستیز نشانه سماجت غیر معقول مسئولین امور در جلوگیری از پیشرفت اجتماعی بهائیان ایران به خاطر معتقدات دینی آنان می‌باشد (بیت العدل اعظم، ۲۰۱۱).

از روزهای آزار و اذیت شدید در روزهای اولیه‌ی رژیم جدید در سال ۱۹۷۹، همان‌طور که پیش‌تر صادق بوده است، واکنش بهائیان به سرکوب در درجه‌ی اول توسل به مراجع و مسئولان ایرانی مربوط بوده است. تنها هنگامی که چنین شکایاتی بی‌پاسخ بماند بهائیان در تمام نقاط جهان توسل به سازمان‌های بین‌المللی را آغاز می‌کنند. در سال‌های اخیر، جامعه‌ی بهائی تلاش کرده است آگاهی مردم جهان، مخصوصاً دانشگاهیان، را درباره‌ی وضع اسفناک جوانان بهائی ایران و چالش‌های پیش‌روی آنان را در تحقق طبیعی‌ترین نیازشان در مقام انسان، یعنی نیاز به علم و دانش، ارتقا بخشد.^{۳۸}

^{۳۸} در سال‌های اخیر سه اقدام اساسی در آمریکای شمالی برای ایجاد آگاهی در این باره عمدتاً در میان دانشگاهیان آغاز شده است. اولی سلسله‌ای از نمایش‌های مستند، «آموزش زیر آتش»، بود و بحث‌هایی به دنبال آن، در سال ۲۰۱۱ (سازمان عفو جهانی، ۲۰۱۱). نگاه کنید به:

<http://www.educationunderfire.com/> (accessed 5 Jan. 2016).

دومی اقدامی مشابه بود به نام «آموزش جرم نیست» که در طی آن مستندی درباره‌ی مؤسسه با عنوان «شمعی روشن کن» که توسط روزنامه‌نگار مشهور ایرانی، مازیار بهاری، ساخته شده بود به نمایش درآمد و به دنبال آن گفت‌وگوهایی، در چندین دانشگاه و مرکز فرهنگی در اطراف و اکناف آمریکای شمالی صورت گرفت. سومی، #NOTACRIME، هنر خیابانی و رسانه‌های اجتماعی را به کار می‌برد تا آرمان حقوق بشر را در ایران، مخصوصاً محرومیت بهائیان از آموزش عالی را به دید عموم مردم آوزد:

www.notacrime.me

نتیجه

محروم کردن بهائیان از دسترسی به آموزش عالی و در عین حال ادعای چیزی غیر از این در مقابل جامعه‌ی جهانی، روشی است که جمهوری اسلامی به منظور حل کردن معمای هویتش در پیش گرفته است: این مسئله‌ی بغرنج که آیا جمهوری اسلامی حکومتی است با بنیادهای ایدئولوژیک یا دولتی است مدرن که خواستار ایفای وظیفه‌اش برای تضمین رفاه و ترقی تمام شهروندانش است - معمای هویت دینی در برابر هویت ملی. در واکنش به این موقعیت، جامعه‌ی بهائی، علاوه بر متوسل شدن به روش‌های قانونی به منظور رسیدن به حق جوانانش برای ورود به دانشگاه‌ها، شبکه‌ی آموزشی مخصوص خود را ایجاد کرده است. مؤسسه‌ی آموزش عالی بهائیان (BIHE) اقدامی است جمعی که اهمیت تعلیم و تربیت، و ارزش خدمت مخلصانه را نزد اعضای این جامعه نشان می‌دهد.

قصد و نیت حکومت جمهوری اسلامی حذف بهائیان از آموزش عالی است. همان‌طور که در یادداشت محرمانه‌ی دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی ایران (در سال ۱۹۹۹) ثبت شده است و به امضای رهبر کشور، آیت‌الله خامنه‌ای رسیده، و به وضوح بیان می‌کند که راه ترقی و پیشرفت آنها باید مسدود شود. اخراج تمام دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها در طول انقلاب فرهنگی در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، و متعاقب آن ممنوعیت بیست و پنج ساله‌ی آنان از شرکت در آزمون ورودی سراسری دانشگاهی که برای خود وجهه و اعتباری دارد، دو راهبردی است که حکومتی با انگیزه‌های ایدئولوژیک دلخوشانه دنبال می‌کند. حکومتی که هویت خود را در درجه‌ی اول شیعه می‌داند، و اعتقاد دارد که بهائیان کافرند، مشکلی با محروم کردن بهائیان از اساسی‌ترین حقوق انسانی‌شان ندارد. این حکومت در صدد بوده است که بهائیان را از هر وسیله‌ای که بتواند نفوذ و تحرک اجتماعی آنها را ارتقا بخشد محروم کند. تداوم شکایات از سوی بهائیان در داخل و نیز خارج از کشور به جلب توجه جامعه‌ی جهانی منتهی شده است. جمهوری اسلامی، بدون واگذاشتن هدف اصلی‌اش که ضعیف کردن جامعه‌ی بهائی تا حد امکان است، در واکنش به این توجهات در سیاستش بازنگری کرده است. از سال ۲۰۰۴ به بعد، درصدی از دانش‌آموزان بهائی اجازه یافته‌اند که آزمون ورودی بدهند، درصد کمی از آنان که متقاضی ورود به دانشگاه بودند پذیرفته شده‌اند، حال آنکه اکثریت به این دلیل که پرونده‌شان «نقص» دارد رد شده‌اند. از تعداد اندک دانش‌آموزانی که در دانشگاه پذیرفته شده‌اند، بیشترشان در مرحله‌ای از تحصیل اخراج شده‌اند؛ فقط چند تن از آنان اجازه یافته‌اند از دانشگاه فارغ‌التحصیل شوند.

با توجه به اهمیت تحصیل برای بهائیان، در سال ۱۹۸۷، اساتید اخراجی از دانشگاه مصمم شدند که شبکه‌ای آموزشی درون جامعه تأسیس کنند، که اگر چه حکومت آن را به رسمیت نمی‌شناسد، بتواند انگیزه و نیز فرصت تحصیل برای جوانان فراهم کند. در طول زمان، این مؤسسه‌ی آموزش عالی، اگر چه در وطن به رسمیت شناخته نشد، توانست دانشجویانی را فارغ‌التحصیل کند که بتوانند برای ادامه‌ی تحصیل وارد دانشگاه‌های خارج از ایران بشوند. این موفقیت باعث شد حکومت به سرکوب مؤسسه، مصادره‌ی وسایل آموزشی و دستگیری کادر آموزشی و اداری آن

اقدام کند. آنان که مؤسسه را به راه انداختند، با تحمل محکومیت‌های سنگین، تسلیم آرزوی پوچ و غیرعقلانی حکومت برای تعطیل کردن این جایگاه آموزش عالی برای جوانان بهائی نشدند.

شاید معمایی که جمهوری اسلامی ایران با آن مواجه است - اجرای آنچه قرائت بسیار محدودش از دینداری صحیح دیکته می‌کند، در حالی که مدعی است به شیوه‌ای عمل می‌کند که جهان از یک حکومت مدرن انتظار دارد - دلیلی قاطع در دفاع از جدایی نهادی دین و دولت در جهان معاصر است. وضع اسفناک جامعه‌ی بهائی ایران، از جمله جوانان بهائی و طلب کردن حق اساسی و اولیه‌ی انسانی‌شان، حق آموختن و کسب دانش، نمونه‌ای از آزار و اذیت پیروان ادیان جدید در تاریخ جهان است.

برگردان: سپیده سحری

منابع:

Abrahamian, E. (1982). *Iran between two revolutions*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Affolter, F. W. (2007). Resisting educational exclusion: The Baha'i Institute of Higher Education in Iran. *Diaspora, Indigenous, and Minority Education*, 1(1): 65-77.

Affolter, F. W. (2005). The specter of ideological genocide: The Baha'is of Iran. *War Crimes, Genocide, & Crimes against Humanity*, 1(1), 75-114.

Afshari, R. (2008). The discourse and practice of human rights violations of Iranian Baha'is in the Islamic Republic of Iran. In D. P. Brookshaw and S. B. Fazel (Eds.), *The Baha'is of Iran: Socio-Political Studies* (pp. 232-277). London, UK: Routledge.

Agamben, G. (1998). *Homo Sacer: Sovereign power and bare life* (D. Heller-Roazen, Trans.). Stanford, CA: Stanford University Press.

Ahmari, S. (2012, May 13). The epic, secret struggle to educate Iran's Baha'is. *The Chronicle of Higher Education*. Retrieved from <http://chronicle.com/article/The-Epic-Secret-Struggle-to-131819/>.

Amanat, A. (1989). *Resurrection and renewal: The making of the Babi movement in Iran, 1844-1850*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

Amanat, A. (2008). The historical roots of the persecution of Babis and Baha'is in Iran. In D. P. Brookshaw and S. B. Fazel (Eds.), *The Baha'is of Iran: Socio-political studies* (pp.170-183). London, UK: Routledge.

Amnesty International (2011, October 2). Persecution of Baha'is in Iran is focus of documentary film with screenings in New York, Los Angeles and Boston by Amnesty International USA. *Amnesty International*. Retrieved from <http://goo.gl/6KRqrf>

Baha'i International Community (BIC). (2004a). Iran's Baha'is kept out of university in human rights breach. *From The Worldwide Faith News Archives*. Retrieved from <http://archive.wfn.org/2004/08/msg00057.html>

Baha'i International Community (BIC). (2004b, August 11). New ploy by Iranian government to deprive Baha'is of higher education. Retrieved from <https://www.bic.org/news/new-ployiranian-government-deprive-bahais-higher-education-0#hkP0A1VCtZQQA10J.97> .

Baha'i International Community (BIC). (2005). *Closed doors: Iran's campaign to deny higher education to Baha'is*. New York, NY: Baha'i International Community. Also available at <http://denial.bahai.org/004.php>

Baha'i International Community (BIC). (2006, August 19). Iran steps up secret monitoring of Baha'is, *Baha'i International Community: News*. Retrieved from <https://www.bic.org/news/iran-steps-secret-monitoring-bahais-0#pvLPx0zjOwiT3iJf.97>

Baha'i International Community (BIC). (2007, August 27). Confidential Iran memo exposes policy to deny Baha'i students university education. *Baha'i World News Service*. Retrieved from <http://news.bahai.org/story/575>.

Baha'i International Community (BIC). (2008a, September). *The Baha'i question: Cultural cleansing in Iran*. New York: Baha'i International Community. Retrieved from



<http://news.bahai.org/documentlibrary/TheBahaiQuestion.pdf>

Baha'i International Community (BIC). (2008b, October 3). Iran's new school year again excludes Baha'is," *Baha'i World News Service*. Retrieved from <http://news.bahai.org/story/657>

Baha'i International Community (BIC). (2008c, January 31). New tactic obstructs Baha'i enrollments in Iranian universities. *Baha'i World News Service*. Retrieved from <http://news.bahai.org/story/601>

Baha'i International Community (BIC). (2010, August 16). "Harsh sentences are a judgment against an entire religious community," *Baha'i International Community: Documents and News*. Retrieved from <https://www.bic.org/news/harsh-sentences-are-judgment-againstentire-religious-community-2#e7u7VqqFFzQ1duve.99>

Baha'i International Community (BIC). (2011a, May 25). Baha'i Educational programme targeted in raids. Retrieved from <https://www.bic.org/news/bahai-educationalprogramme-targeted-raids-0#I77DuiyupeOiOv5.97>

Baha'i International Community (BIC). (2011b, October). *Inciting hatred: Iran's media campaign to demonize Baha'is*. Retrieved from https://www.bic.org/sites/default/files/pdf/inciting-hatred-book_0.pdf .

Baha'i International Community (BIC). (2011c, July 27). Iran: Baha'is educating their youth is a 'conspiracy' against the state. *Baha'i World News Service*. Retrieved from <http://news.bahai.org/story/843>

Baha'i International Community (BIC). (2013, March). Violence with impunity: Acts of aggression against Iran's Baha'i community. *Baha'i International Community, Representative Offices*. Retrieved from https://www.bic.org/sites/default/files/pdf/Violencewith-Impunity_130220-32%20Final.pdf

Baha'i International Community (BIC). (2014a, May 25). Arrests are part of official campaign to block development of Iranian Baha'is. *Baha'i World News Service*. Retrieved from <http://news.bahai.org/story/827>

Baha'i International Community (BIC). (2014b, September 25). Iran switches tactics to conceal how it prevents Baha'is from entering university. *Baha'i World News Service*. Retrieved from <http://news.bahai.org/story/1021>

Baha'i International Community (BIC). (n.d.). Iran's secret blueprint for the destruction of the Baha'i community. Retrieved from <http://news.bahai.org/humanrights/iran/education/feature-articles/secret-blueprint> (accessed 28 Feb., 2016).

The Baha'i World: An International Record (1986), Vol. XVIII, 1979-1983 (pp. 271-74). Haifa, ISR: Baha'i World Center.

- Bollag, B. (1998, November 13). Thirty-six professors arrested in Iranian crackdown on underground Baha'i University. *Chronicle of Higher Education*, 45, A44.
- Bronner, E. (1998, October 29). Iran closes 'university' run covertly by the Baha'is. *New York Times*, A7.
- Bultan-i jihad-i daneshgahi-yi* (1981, October). Shiraz, IRN: University of Shiraz.
- Canadian Association of University Teachers (CAUT). (1999, January 1). CAUT condemns Iran's raid on Baha'i university. *CAUT ACPPU Bulletin* ().
https://www.cautbulletin.ca/en_article.asp?ArticleID=2193
- Chehabi, H. E. (2008). Anatomy of prejudice: Reflections on secular anti-Bahaism in Iran. In D. P. Brookshaw and S. B. Fazel (Eds.), *The Baha'is of Iran: Socio-Political Studies* (pp.184-199). London, UK: Routledge.
- Clarcken, R. H. (2009, March 20). Iran's denial of education to Baha'is. Paper presented at the annual meeting of the Michigan Academy of Sciences, Arts and Letters, Wayne State University, Detroit, Retrieved from <http://files.eric.ed.gov/fulltext/ED508486.pdf>
- Cooper, R. (1985). *The Baha'is of Iran: The minority rights group report 51*. London, UK: The Minority Rights Group LTD.
- Fischer, M. J. (1980). *Iran: From religious dispute to revolution*. Boston, MA: Harvard University Press.
- Ghadirian, N. (2008). *An exploratory study examining the factors associated with the survival of underground education in an oppressive environment*. (Master's diss., Concordia University, Portland, OR, 2008).
- Hatcher, W. S. & Martin, J. D. (1985). *The Baha'i faith: The emerging global religion*. San Francisco, CA: Harper & Row.
- Iran Human Rights Documentation Center. (2006). *A faith denied: The persecution of the Baha'is of Iran*. New Haven, CT. Retrieved from <http://www.iranhrdc.org/english/publications/reports/3149-a-faith-denied-the-persecution-of-the-baha-is-of-iran.html>.
- Karlberg, M. (2010). Constructive resilience: The Baha'i response to oppression. *Peace & Change*, 35(2), 222-257.
- Kazemzadeh, F. (2000). The Baha'is in Iran: Twenty years of oppression. *Social Research*, 67(2), 536-558.
- Martin, D. (1984). *The persecution of the Baha'is of Iran, 1844-1984*. *Baha'i Studies*, 12/13.
- Mehrpour, H. (2005). *Vazifah-yi dushvar-i nizarat bar ijra-yi qanun-i asasi*. Tehran, IRN:



Atiyeh.

Mobasherat, M. & Sterling, J. (2011, June 3). For Baha'i educators, a lesson in power from Iran. *CNN, International Edition*. Retrieved from <http://edition.cnn.com/2011/WORLD/meast/05/31/iran.bahai/>

Momen, M. (1999). *Baha'i Faith: A short introduction*. Oxford, UK: Oneworld.

Momen, M. (2005). The Babi and Bahai community of Iran: A case of 'suspended genocide'? *Journal of Genocide Research*, 7(2), 221-241.

Mottahedeh, R. (2008). *The mantle of the prophet* (2nd ed.). Oxford, UK: Oneworld.

Nash, G. (1982). *Iran's secret pogrom: The conspiracy to wipe out the Baha'is*. Suffolk, UK: Neville Spearman.

Nasr, S. H., Dagli, C., Dakaka, M. M., Lombard, J. E. B. & Rustam, M. (Eds.). (2015). *The study Quran: A new translation and commentary* (pp. 1031-32). New York, NY: HarperOne.

Nicholos, M. (2007, February 28). Baha'i faith group accuses Iran of discrimination. *Reuters*. Retrieved from <http://www.reuters.com/article/us-iran-bahai-idUSN2832669220070228>

Saziman-i sanjish-i amuzish-i kishvar. (2014). "Rahnama-yi sabb-i nam va shirkat dar amuzish-i sarasari, sal-i 1393."

Sciolino, E. (2000). *Persian mirrors: The elusive face of Iran*. New York, NY: The Free Press.

Smith, P. (2000). Administration. *A concise encyclopedia of the Baha'i faith*. Oxford, UK: OneWorld.

Smith, P. (2008). *An Introduction to the Baha'i Faith*. Cambridge, UK: Cambridge University.

Tavakoli-Targhi, M. (2008). Anti-Baha'ism and Islamism in Iran (O. Ghaemmaghami, Trans.). In D. P. Brookshaw and S. B. Fazel (Eds.), *The Baha'is of Iran: Socio-political studies* (pp. 200-231). London, UK: Routledge.

The Universal House of Justice. (2007, September 9), To the Baha'i students deprived of access to higher education in Iran. Retrieved from http://www.bahai.org/library/authoritative-texts/the-universal-house-of-justice/messages/#d=20070909_001&f=f1-2

The Universal House of Justice. (2011, June 17). To the believers in the cradle of the faith. Retrieved from http://www.bahai.org/library/authoritative-texts/the-universal-house-of-justice/messages/#d=20110617_001&f=f1-11

Ugilt, R. (2014). *Giorgio Agamben: Political philosophy*. Penrith, UK: Humanities E-Books.co.uk.

Voice of America, Ofogh (2015, March 9). Retrieved from



https://www.youtube.com/watch?v=gN4_6kZSpVk (accessed 5 Jan. 2015)

Yazdani, M. (2011). *Religious contentions in modern Iran, 1881-1941* (Ph.D. Diss., University of Toronto, CAN), 229-230.

Yazdani, M. (2012). The Islamic Revolution's internal 'Other': The case of Ayatollah Khomeini and the Baha'is of Iran. *Journal of Religious History*, 36(4), 592-603.

Yazdani, M. (2016). "The Baha'is of Iran, 1941-1979." M. Tavakoli-Targhi, (Ed.). *The Festschrift for Professor Homa Katouzian*, forthcoming.

